

تأثیر گناه بر معرفت در اعترافات^۱ آگوستین قدیس^۲

زهرا پورسینا

آن چه در این مقاله می‌آید تصویری از چگونگی تأثیر گناه بر معرفت در یکی از مهم‌ترین آثار آگوستین قدیس، یعنی **اعترافات** است. از دید آگوستین قدیس، گناه جهت عشق‌های انسان را، به جای خدا، به خود معطوف می‌کند. این رویگردانی انسان از خدا به سوی خود، که جهت احساس‌ها و خواسته‌های او را تغییر می‌دهد، در حوزه معرفت و ساحت باورهای انسان نیز اثر خود را بر جای می‌گذارد و سبب می‌شود که در حوزه‌های گوناگون معرفتی، به نسبت‌های مختلف، امکان تحصیل معرفت از انسان سلب شود.

کتاب **اعترافات آگوستین قدیس** که یکی از برجسته‌ترین و مهم‌ترین آثار او به شمار می‌آید، متنی غنی در اثبات تأثیرات گناه بر معرفت در اندیشه آگوستین است. علاوه بر این که می‌توان معنای معرفت و ماهیت گناه را از آن دریافت، به خوبی می‌توان دید که چگونه آگوستین گناه را مانعی جدی برای رسیدن به معرفت قلمداد می‌کند.

او در **اعترافات** هم می‌کوشد که مراد خود را از معرفت روشن کند و نشان دهد که آن چه وی معرفت به حساب می‌آورد، تنها در سایه اشراق الاهی میسر شده است: «... حقیقت هر کجا و به هر طریق که آشکار شود، یگانه تعلیم‌دهنده آن تویی.» (اعترافات، ۵، ۶، ص ۱۵۰) و از اندرون می‌جوشد، چرا که خداوند در اعماق قلب ما حضور دارد: «هر کجا که طعم حقیقت را می‌چشم خداوند همان جا است، او در اعماق قلب ما حضور دارد،...» (۴، ۱۲، ص ۱۲۹) «... آموزگار ما چه کسی جز «حق» می‌تواند باشد که هرگز تغییر نمی‌پذیرد؟» و حتی در آن جا که انسان به جهان پیرامون می‌نگرد، تنها در صورتی می‌تواند «معنای آن» را بفهمد که اولاً، قوه داوری داشته باشد و ثانیاً، «پیام‌های دریافت شده به وسیله حواس را با آن حقیقت که در درون‌اش «وجود دارد» بسنجد.» (۱۰، ۶؛ ص ۳۰۱-۳۰۲) بنابراین، «حتی آن هنگام که از مخلوقات دگرگون شونده چیزی می‌آموزیم، به سوی حقیقتی رهنمون می‌شویم که لایتغیر است. آن جاست که حقیقتاً می‌آموزیم.» (۱۱، ۸، ص ۳۶۷)

و هم به بیان‌های مختلف نشان دهد که «تنها باید خداوند را عاشق باشیم» (۴، ۱۲،

ص ۱۲۹) و لذا «عشق به این دنیا همان عهدشکنی با تو [یعنی گناه] است (یعقوب، ۴: ۴)...» (۱، ۱۳، ص ۶۰) و بنابراین، اگر چه چیزهای مادی و محسوس زیبا و خوش آیندند، «اما در سلسله مراتب خیر نازل ترین مرتبه را به خود اختصاص می دهند و دل بستگی بیش از حد ما به آن ها موجب ترک اموری عالی تر و برتر همچون حقیقت تو، شریعت تو، و خود تو ای خدای ما می گردند.» (۲، ۵، ص ۸۱) «همه این امور و نظایر این ها می توانند موقعیت هایی برای گناه پدید آورند.» چرا که «... خیر و صلاح ما جاودانه در توست، و اگر از تو روی برتاییم آن خیر به شر بدل می شود.» (۴، ۱۶، ص ۱۴۰) بنابراین، «شر آن گاه رخ می دهد که اراده به کژراه رود؛ از تو، ای خدا! که جوهر اعلایی روی برتابد و به جانب دون مرتبه ترین موجودات عطف عنان کند.» (۷، ۱۶، ص ۲۲۰).

علاوه بر این، بررسی تحولات درونی وی و نتایجی که پس از آن بدان ها دست یافته است، و تحلیل های فراوانی که در سیر فکری، معنوی و درون نگری های خود در خصوص تأثیرات گناه بیان می دارد، همگی در مجموع نشان می دهند که آگوستین نخست در خویشتن و سپس در سایرین گناه را سد و مانع اساسی نیل به معرفت می داند و از آن جا که آرزوی اصلی آگوستین بیش و پیش از هر چیز شناخت خدا و نفس خویش است می توان گفت که گناه در درجه نخست، مانع دست یابی به این دو به شمار می رود، اما از آن جا که شناخت عالم (متغیرات)، که در نظام وجودی آگوستین در پایین ترین مرتبه واقع است نیز تنها در پرتو اشراق الاهی میسر می شود، لذا گناه اثرات خود را در ایجاد مانع برای دیدن این اشراق و نهایتاً شناخت عالم در پرتو آن نیز نشان می دهد.^۴

اکنون با نگاهی اجمالی به برخی از سخنان آگوستین در اعترافات می کوشیم تا نشان دهیم که وی در این متن به ظرافت تلاش دارد تا بشر را به این اساسی ترین مانع برای تحصیل معرفت توجه دهد؛ هم چنین ناگفته نماند که اثرات معرفتی گناه در این کتاب گاه در قالب اثرات رویگردانی از خدا و گاه در صورت اثرات خودخواهی، عجب، غرور یا کبر، به عنوان منشأ گناه، و گاه در شکل تأثیر توجه به لذات جسمانی به عنوان نتایج گناه نخستین و منشأ گناهان عملی، معرفی می شود؛ هم چنین زمانی مسئله در قالب وجه عکس آن، یعنی تأثیر ایمان و فضایل اخلاقی بر معرفت، لزوم تحصیل پارسایی، معصومیت، یا آمادگی قلبی و آراستگی نفس برای تحصیل معرفت تصویر می شود.

تحلیل‌های دقیق آگوستین از عجب بشری تقریباً در همه متن اعترافات پراکنده‌اند و می‌توان گفت که این کتاب جلوه ریزبینی‌ها، موشکافی‌ها، و تأملات پی‌گیر آگوستین در خصوص این ریشه‌گناه در انسان است. او چنان به درون خود فرو می‌رود و ظرایف امیال، انگیزه‌ها و گرایش‌های خود را می‌کاود که می‌توان گفت آگوستین شکل‌های پیدا و ناپیدای این گرایش ریشه‌ای را در بشر، که جلوه‌هایی بی‌حد متنوع دارد، چنان تصویر می‌کند که مسئله تأثیر گناه بر معرفت را از صورت ساده تأثیر چند گناه عملی بر معرفت، خارج و به بررسی تأثیر همه آن‌چه در ساحت‌های عاطفی و ارادی گناه آلود به حساب می‌آیند، بر معرفت تبدیل کرده است. به همین دلیل، اگر در این جا تنها به بیان برخی از قطعات این کتاب اکتفا می‌شود، نه به دلیل کم بودن شواهد، بلکه به سبب کثرت آن‌ها در کتاب است.

از جمله نمونه‌هایی که در این جا می‌توان ذکر کرد این است که در جایی از کتاب می‌خوانیم: «... آن جانی که با هواهای پست نفسانی ناپیناهِ گشته، از تو مهجور است و قادر به دیدار تو نیست.» (۱، ۱۸، ص ۶۷) آگوستین این سخن را وقتی به میان می‌آورد که در انگیزه خود برای ادای کلماتی در نمایش نامه انثید ویرژیل تأمل می‌کند. وی هنگامی که از خود می‌پرسد: «از چه روی این امر نزد من واجد اهمیت بود؟» (۱، ۱۷، ص ۶۶) متأسف است از این که به دام مشغولیت‌های بی‌حاصل افتاده بوده است. آن گاه می‌گوید: از من انتظار می‌رفت که به مردمانی تأسی کنم که اگر وقتی برای بازگویی عملی غیر مضر که انجام داده بودند، از اصطلاحات بیگانه و واژه‌های غریب استفاده می‌کردند، شدت ملامتی که به خود می‌دیدند ایشان را مبهوت می‌ساخت، اما هر گاه برای توصیف اعمال نازیبنده‌شان از عباراتی زیبا و مناسب و دستوری صحیح بهره می‌گرفتند، محظوظ از تحسین بسیار می‌شدند.» (۱، ۱۸، ص ۶۷)

از دید آگوستین، مردمانی که چنین عمل می‌کنند و از اصلاح نیات درونی‌شان این گونه غافلند، در واقع، به ناپیناهی‌ای دچار می‌شوند که در پی آن توان دیدن روی الاهی را ندارند. باز در جای دیگر می‌گوید: «ای خدای بی‌همتا در جلال، بلند مرتبه در سکوت ملکوت، که به دیده انسان نیایی! به چشم خویش می‌بینم که عدالت همیشگی تو چگونه ناپیناهی^۶ را مکافات بلندپروازی‌های نامشروع قرار می‌دهد.» (۱، ۱۸، ص ۶۸)

آن‌چه آگوستین در این فرازها بر آن انگشت می‌گذارد عنایت به آثار درونی گناه، آن هم نه فعل گناه، بلکه سرچشمه باطنی آن است. همین که با انجام فعلی، نه به ظاهر گناه، قصد ارضای

هواهای نفسانی خود را داریم، دچار از دست رفتن استعدادی در درون خود می شویم که با آن می توانستیم به حقایقی معرفت یابیم. در این حال، خود این نابینایی می تواند ما را از درک حتی خطا بودن فعلی که از ما سر می زند و خطا به حساب می آید، باز دارد؛ یعنی نه تنها در کار یکی از ابزارهای اصلی معرفتی که همانا حواس باطنی ما یا دیده باطنی ما^۷ است، خلل وارد می آورد، بلکه حتی می تواند قدرت تمییز و تشخیص میان صواب و خطای اخلاقی را نیز از ما برباید. آگوستین نمونه ای از این مورد را در رفتار دانشجویانی که در کارتاژ با آن ها سرو کار داشته، می بیند. او که شاهد رفتارهای عنان گسیخته ایشان بوده است و ناپسندی رفتارهای آنان را مهم ترین دلیل عزیمت خود به روم معرفی می کند به نکته ظریفی اشاره دارد. وی می گوید: «اینان گمان می کنند که از عقوبت این اعمال جان سالم به در برده اند، اما همان نابینایی که موجب سرزدن چنین اعمالی از ایشان است، خود عین مکافات است و آن خسران که دامن گیر خودشان می شود، به مراتب بدتر از آسیبی است که به دیگران می رسانند.^۸» (۵، ۸، ص ۱۵۴) عجیب است که آگوستین آن قدر آثار تخریبی گناه در درون انسان را بزرگ می داند که خسارت ناشی از آن را، حتی از خسارت ظاهری آن بسیار بزرگ تر می بیند.

نمونه هایی که نشان دهنده این اعتقاد آگوستین است در جاهای مختلفی از اعترافات می آید. از جمله در جایی به حساسیت کسانی که به جای مراقبت از این که قوانین شریعت را نقض نکنند، بسیار توجه دارند که مبادا قاعده ای از قواعد دستور زبان را زیر پا گذارند، اشاره می کند و می گوید: ایشان در صورت نقض قوانین دستوری خود را رسوا شده می دانند، در حالی که «کثراهی این خیال به همان اندازه است که... گمان کنیم که قتل دیگری صدمه ای مرگبارتر از آن چه در حین ارتکاب آن به قلب خود وارد می کنیم، نصیب فرد می گرداند.» (۱، ۱۸، ص ۶۸)^۹ بنابراین، آگوستین کاملاً عنایت دارد به این که ارتکاب گناه پیش از آن که در ظاهر آثار

مخرب خود را نشان دهد، در درون آسیب‌های جدی به انسان وارد می‌کند. در خصوص شناخت نفس، هم از حیث شأنی که در هستی دارد، و هم از حیث آن چه هر شخص در درون خود با آن مواجه می‌شود اعترافات آگوستین گویای این واقعیت است که گناه واقعاً اجازه‌توجه به خویشتن و شناخت حقیقی آن را به انسان نمی‌دهد.

آگوستین در اعترافات خود اذعان دارد به این که از شناخت خویش با این که نزدیک‌ترین موجود به خود اوست، غفلت داشته است: «... من حتی خویشتن خویش را نیز ترک گفته بودم. حتی خود را نیز نمی‌یافتم...» (۵، ۲، ص ۱۴۳) همین بی‌توجهی است که سبب می‌شود انسان به جای اندرون خویش به بیرون از خود التفات ورزد. به همین جهت، آگوستین اظهار تعجب می‌کند از این که «مردمان با حیرت به کوه‌های رفیع، به امواج سهمگین دریا، به وسعت رودها، به اقیانوسی که عالم را احاطه کرده و به حرکت ستارگان چشم می‌دوزند، اما به خویشتن نظر نمی‌کنند.» (۱۰، ۸، ص ۳۰۶)

در حقیقت، تنها هنگامی انسان می‌تواند با خود آشنا شود و پرده از اسرار درونش بردارد که از جاذبه خودبینی‌هایش رها شود.

تأثیر امیال و خواهش‌های گناه‌آلود انسان در شناخت خویش را در تحلیلی که آگوستین در پاسخ به پرسش ذیل می‌دهد می‌یابیم: «چگونه است که حقیقت در بعضی دل‌ها نفرت پدید می‌آورد؟» (۱۰، ۲۳، ص ۳۲۴) آن چه آگوستین در پاسخ به این پرسش می‌گوید، بسیار جالب و شنیدنی است:

زیرا عشق انسان به حقیقت، به گونه‌ای است که هر گاه به چیزهایی غیر از آن دل می‌بندد، به خود وانمود می‌کند که دل در گرو حقیقت دارد. ^{۱۰} او از رویارویی با خطای خود بیزار است و بنابراین، نمی‌خواهد متقاعد شود که در حال فریفتن خویشتن است. او محض خاطر آن چه به جای حقیقت نشانده است، از حقیقت واقعی بیزار می‌جوید. انسان‌ها حقیقت را زمانی دوست می‌دارند که به ایشان روشنایی بخشند، اما هر گاه خطایشان را آشکار سازد، از آن بیزار می‌گردند.

و این است پرده‌ای که خودبینی انسان بر خویشتن‌شناسی وی می‌افکند. مردمان از این که فریب داده شوند، متنفرند، اما از فریب دادن دیگران خشنود

می‌شوند و از همین روی، هرگاه حقیقت برایشان مکشوف شود، آن را دوست می‌دارند، اما اگر همین حقیقت پرده از خطاهایشان برکشد از آن منزجر می‌شوند... در حالی که نمی‌خواهند به دست حقیقت محکوم گردند، به خلاف اراده خویش با چهره بی‌نقاب خود مواجه می‌شوند و به محرومیت خود از حقیقت پی می‌برند. این است وضع و حال آدمی که از سر رخوتی کورانه^{۱۱} و شرمی فرومایه دوست می‌دارد که خود مستور بماند، اما مصرّ است که هیچ چیز از دیده او پنهان نباشد.^{۱۲} البته پاداشی کاملاً متضاد با آن چه اراده کرده است، نصیبش می‌شود، چرا که او نمی‌تواند روی خویش از حقیقت بپوشاند، اما رخ حقیقت از او پوشیده می‌ماند.^{۱۳} (۱۰، ۲۳، صص ۳۲۴-۳۲۵)

علاوه بر این که این بیان به وجهی عالی نشان می‌دهد که گناه چگونه انسان را از شناخت خویشتن محروم می‌کند، به تأثیر گناه بر معرفت، به طور کلی، نیز اشاره دارد: «دوست می‌دارد که خود مستور بماند، اما مصرّ است که هیچ چیز از دیده او پنهان نباشد... او نمی‌تواند روی خویش از حقیقت بپوشاند، اما رخ حقیقت از او پوشیده می‌ماند.» همین بیان جان کلام وی در تأثیر گناه بر معرفت است. انسان مغرورانه مصرّ است که هیچ چیز از دیده او پنهان نباشد، اما نمی‌داند که حقیقت چنان است که تنها به کسانی رخ نشان می‌دهد که میان خود و حقیقت حجاب از میان بردارند. لذا به محض این که انسان بکوشد تا روی خود از حقیقت بپوشاند (و روی به جانب خود کند)، رخ حقیقت از او پوشیده می‌ماند.

اهمیت پیراستگی از آلودگی‌ها برای شناخت خویشتن را در توصیفی که آگوستین از فاستوس، اسقف مانوی می‌کند نیز می‌توان یافت. وقتی که فاستوس به کارتاژ می‌آید، آگوستین برای حلّ مشکلات فکری‌اش به دیدار او می‌رود. اما با این که او را از حلّ مشکلات ذهنی‌اش ناتوان می‌بیند، او را دارای شخصیتی مطبوع و گفتاری دل‌نشین می‌یابد، چرا که از جمله خصوصیات که در وی می‌ستاید این است که «در تعلیم چیزی که در آن صاحب نظر نبود تلاش نمی‌کرد»:

او از صاحب‌دلان بود و هر چند برای رسیدن به توشیوه‌ای خطا پیشه کرده بود، از بصیرت بهره داشت. او محدودیت‌های خویش را می‌شناخت... با مشاهده این خصلت علاقه‌ام به او افزون شد، زیرا برای فکر، فروتنی و صداقت ابزاری ناب ترند^{۱۴} تا آن نوع از دانش که من در تمنای تصاحبش بودم. (۵، ۷، صص ۱۵۲)

به این ترتیب، تأکید بر بصیرت چنین انسانی و آگاهی و توجه وی به محدودیت‌های درونی‌اش نشان از نزدیک شدن به معرفت نفس در صورت وجود فضایی چون صداقت و فروتنی دارد. او به دو نکته در این جا اشاره کرده است:

۱. این که اگر کسی سعی نکند با لاف بیهوده خود را در نظر دیگران و حتی خود بیش از آن چه هست، جلوه دهد، هنوز بصیرتی را در درون خود حفظ می‌کند که به وی در شناخت صحیح خودش یاری می‌بخشد و سبب می‌شود که فرد مقام و موقعیت واقعی خویش را بشناسد.
 ۲. تأکید بر این که اهمیتی که فضایی چون فروتنی و صداقت برای دست‌یابی به فهم دارند بیش‌تر است، از خود دانشی که ظاهراً غذای فهم است.
- جمله آخر نقل قول زمینه مناسبی برای توجه به اصل تقدّم ایمان بر معرفت یا اراده بر معرفت، در نظر آگوستین است.

اصل تقدّم اراده بر معرفت در نزد آگوستین که به معنای تأثیر‌گذاری امیال و خواسته‌های انسان بر کار ذهن است، مبنای آموزه مشهور «ایمان می‌آورم تا بفهمم» اوست. این آموزه که ایمان را شرط ضروری فهم معرفی می‌کند به خوبی بر اهمیت مبارزه با خواهش‌های نفسانی، که خصوصاً در حوزه‌هایی چون الاهیات، مابعدالطبیعه و اخلاق سدّ و مانع معرفت به حساب می‌آید، بنا می‌شود. آگوستین با کمک گرفتن از این آیه کتاب مقدّس که: «تا ایمان نیآورده‌اید به فهم نخواهید رسید.» (اشعیاء، ۷: ۹) درمی‌یابد که فهم گزاره‌های الاهیاتی^{۱۵}، تنها به کمک عقل میسر نیست، بلکه افتادگی قلب و رهایی آن از عجب و خودبینی، شرط ضروری چنان دریافتی است. بنابراین، اگر تصور کنیم که غرض آگوستین از اعتقاد به چنین آموزه‌ای باور صرف و بی‌دلیل به کتاب مقدّس و عیسی مسیح است، از دریافت اصل کانونی معرفت‌شناسی آگوستینی بازمانده‌ایم.^{۱۶}

هنگامی که آگوستین خاطرات دوران کودکی، نوجوانی و جوانی‌اش را در اعترافات خود به یاد می‌آورد، به تمام مراحل گذر خود تا رسیدن به تحوّل معنوی‌اش اشاره می‌کند. او با خود می‌اندیشد که چرا با این که باطل بودن عقاید پیشینش را دریافته بود، نمی‌توانست عقاید جدیدی را به سهولت بپذیرد. آن گاه به یاد می‌آورد که با خود اندیشیده بود که چه بسا «ایمان» بتواند او را از سرگشتگی نجات دهد؛ اما نکته مهم در این جا این است که او صریحاً می‌گوید که این اثر ایمان رانه به دلیل جایگزینی اعتقادی دیگر، بلکه بدین سبب که ایمان می‌توانست شفافیتی در

درون او ایجاد کند که به هموار کردن راه دریافت حقیقت بینجامد، امید داشت: «اگر می توانستم ایمان آورم، چه بسا شفا می یافتم، زیرا در آن صورت، مرا رؤیتی واضح تر در چشم دل ۱۷ پدید می آمد که به حقیقت پایا و سرمدی تو رهنمونم می گشت.» (۶، ۴، ص ۱۷۴) و جالب این که این سخن را در حالی می گوید که شدت فشار ناشی از سرگردانی خود را بازگو می کند و در همان حال اذعان می دارد که او در پی کسب یقینی همچون یقین در ریاضیات به سایر امور بوده است. وی در همین جاست که به نظرش می رسد که ایمان می تواند زمینه ای برای چنان یقینی فراهم آورد.

این که تحصیل ایمان در واقع، به عنوان مهیا کننده راه فهم، مورد توجه آگوستین است و وی هیچ گاه اهمیت حرکت عقلی را در مسیر کسب معرفت نادیده نمی گیرد، می توان با توجه به تعبیری در کتاب مقدس مورد توجه قرار داد.

آن تعبیر این است که توصیه به داشتن معصومیت کودکانه در موارد چندی ظاهراً به عنوان یک رکن مورد تأکید قرار گرفته و در عین این که در بعضی از آیات درک حقایقی خاص منوط به همین معصومیت دانسته شده^{۱۸}، لکن در اشاره به این که این معصومیت کفایت نمی کند بر تحصیل افکار شایسته بالغین پافشاری شده است: «به افکار کودکانه رضا ندهید. در خود معصومیت کودکان را بپرورانید و افکار بزرگسالان را.» (قرنتیان اول، ۱۴: ۲۰) (۱۳، ۱۳، ص ۴۵۲)

باز ضرورت وجود پاکدلی برای کسب معرفت را آیه دیگری از کتاب مقدس بیان می کند و آگوستین ضمن راز و نیاز خود از آن بهره می جوید:

«خداوندا!... در کتابت، احکام تغییرناپذیر تو را که به ساده دلان حکمت می بخشد، می خوانیم.» (مزامیر، ۱۸: ۸ (۱۹: ۷)) (۱۳، ۱۵، ص ۴۵۵)

رابطه میان ساده دل بودن، که تعبیر دیگری از همان داشتن صفای قلبی و پیراستگی از گناه است، و حکمت، که نقطه اوج معرفت است، در این آیه مشهود است. حال در این جا می توان به عنوان نمونه به یکی از مصادیق درک حقیقت که با داشتن قلب پاک میسر می شود اشاره کرد.

آگوستین که به اهمیت اعترافات خویش در درگاه الهی کاملاً واقف است، در حین نوشتن اعترافات ناگهان در ذهن خود مرور می کند که چه ضرورتی دارد که مردم این اعترافات را بشنوند «چنان که گویی علاج پلیدی درونم به دست آن ها میسر خواهد شد؟» (۱۰، ۳، ص ۲۹۴-۲۹۵)

«ایشان را چه سود از این که بدانند من چگونه انسانی‌ام، در حالی که برای شناختن ماهیت خود به تو گوش نمی‌سپارند.» (۱۰، ۳، ص ۲۹۵) آن‌گاه در ادامه می‌پرسد: «و از کجا به حقانیت سخنان من ایمان دارند، در حالی که هیچ کس نمی‌تواند افکار دیگری را بداند، مگر روحی که در درون خود اوست. (قرن‌تیان اول، ۲: ۱۱)» (همان) سپس در پاسخ نکته لطیفی ارائه می‌کند: «... اما آن کس که از خیر بهره دارد، کلام اهل خیر را باور می‌کند.» (همان) و در ادامه می‌گوید: «... هر چند به اثبات حقانیت اعترافاتم قادر نیستم، اما می‌دانم که لااقل گوش خیرخواهان به سخنان من شنواست.» (همان).

این که آگوستین شرط ادراک صداقت در سخنانش را، بهره‌مندی مخاطب از خیر می‌داند، نشان می‌دهد که همین که انسان خود، در درون، از خیر بهره داشته باشد و روح خود را به ردیلت نیالوده باشد، توان ادراک حقایقی از جمله تشخیص صداقت دیگران را می‌تواند داشته باشد.

علاوه بر این، او مکرر برای فهم کلمات مقدس نیز درخواست قلبی پاک از خدا دارد. اما از آن مهم‌تر این که تشخیص حقانیت آن را نیز قطعاً به داشتن چنین قلبی بر می‌گرداند. خود وی هنگامی که در پی فهم آیات نخستین سفر تکوین است با خود می‌گوید که اگر می‌توانست حضرت موسی (ع) را ملاقات کند، با این که اگر او به لاتین سخن می‌گفت می‌توانست کلام او را بفهمد، ولی تشخیص حقانیت آن محتاج ادراکی قلبی، آن‌هم نیازمند پاکی از گناهان است: «... اما از کجا می‌دانستم که آن چه می‌گوید، حقیقت است؟ اگر این را نیز می‌دانستم چنین معرفتی را از گذر او نمی‌توانستم برگرفته باشم، بلکه در عمق وجودم، در صمیمی‌ترین افکارم، حقیقت... با من سخن می‌گفت. ... حقیقت نجواکنان می‌گفت: «او حق می‌گوید» و من بی‌درنگ، یقین حاصل می‌کردم. ... پس از آن‌جا که نمی‌توانم از موسی پرسش کنم... به تو التماس می‌کنم، خدای من! تا گناهانم را ببخشایی و فیض خود را شامل‌حالم کنی تا آن کلمات را بفهمم»^{۱۹} «...» (۱۱، ۳، ص ۳۶۱-۳۶۲)

وی در جایی وقتی به دلیل معرفت خویش به تفاوت کلام سرمدی و کلامی که مشمول گذر زمان قرار می‌گیرد، خدا را سپاس گفته، اشاره می‌کند به این که «و هر آن کس که در مقابل یقینی بودن حقیقت تو ناسپاس نباشد، چنین معرفتی را داراست»^{۲۰} و به خاطر آن، همانند من، تو را تسبیح می‌گوید. «(۱۱، ۷، ص ۳۶۶) و این ثمره‌ای است که به نظر آگوستین، سپاس و

شکرگزاری در پی خود می تواند داشت .

درباره درک معانی عالیة حقایق نیز آگوستین در کتاب اعترافات خود اشاراتی دارد که نشان

می دهد یکی از موانع اساسی برای دریافت آن ها و در واقع، نفوذ به عمق معانی یک کلام «کبر» است . به نظر او ، متکبران ، حتی اگر قادر به دریافت پوسته ظاهری حقایق هم باشند ، نمی توانند جان کلام حق را دریابند و نه تنها این ، بلکه نمی توانند از آن بهره مند هم شوند . این سخن بدین معناست که گاه انسان معنای کلام حقی را در می یابد ، اما اراده وی او را به تسلیم و اطاعت از آن حق نمی خواند ، اما گاه در درک عمق معنای آن هم توفیق نمی یابد . البته ناگفته نماند که اگر انسان امکان دریافت عمق کلام حق را در نتیجه پرهیز از گناهان بیابد ، به نظر می رسد که در این مقام فاصله میان معرفت و عمل از میان بر می خیزد و در واقع ، اراده هم خود را در راستای

پذیرش آن قرار می دهد یا به عبارت دیگر ، سر تسلیم در برابر آن فرود می آورد و ظاهراً در چنین وضعیتی است که دانستن عین عمل کردن و یا پشت و روی یک سکه می شوند و در این جا سخن سقراط مصداق پیدا می کند که اگر انسان ها به خوب معرفت یابند ، قطعاً بدان عمل می کنند . میان چنین معرفتی و عمل کردن بر طبق آن شکافی وجود ندارد .

حال آن چه آگوستین در اهل کبر می بیند ، حجاب ضخیمی است که امکان دریافت معانی عالیة را از آن ها سلب می کند . از جمله نمونه هایی که او ذکر می کند هم وضعیت خود وی در مواجهه نخستین بود که پس از مطالعه کتاب هورتنسیوس ، نوشته چیچرو با کتاب مقدس داشت و هم وضعیت مانویانی که در همان دوره با آن ها ملاقات کرد . درباره خودش ، او مدعی می شود که در نخستین قرائتش از کتاب مقدس ، آن را در مقایسه با نثر کتاب چیچرو ، عاری از ارزش یافته بود و دلیل این امر را غرور بی حد خود می داند و اذعان می دارد که با وجود آن خصوصیت ، ناتوان از راه یافتن به ژرفای آن بود . او کتاب مقدس را «هم فراسوی فهم اهل تکبر» و «هم پنهان از چشم کودکان»

می‌داند. فراسوی فهم اهل تکبر است، چرا که فهم کلمات مقدس نیاز به کودک شمردن خود دارد، به عبارت دیگر، مستلزم قرار گرفتن در اوضاع و احوال کودکانه‌ای است که برای خود مقامی قائل نمی‌شود. و پنهان از چشم کودکان است، زیرا حاوی چنان معانی بلندی است که فهم آن‌ها مستلزم داشتن افکاری چون افکار رشد یافتگان است. و آگوستین خود را فاقد شرط اول می‌داند. «من کسی نبودم که قادر باشم به آن راه جویم... غرور بی حد و حصر من مانع از قبول بی‌پیرایگی اش بود و فقدان بصیرت کافی مرا از راه یافتن به ژرفای آن ناتوان می‌ساخت.» (۳، ۵، ص ۹۶)

درباره نمونه دوم، در حالی که از ملاقات خود با جماعتی از مانویان، که ایشان را افرادی شهوت پرست، و چرب زبان می‌داند که یاوه‌سرایی و خودستایی بسیار می‌کردند، سخن می‌گوید، اظهار می‌دارد که با وجود این که نام‌های خدای پدر، خدای پسر و روح القدس پیوسته ورد زبانشان بود، لکن این نام‌ها «تنها حکم اصواتی را داشتند که با صدای بلند ادا می‌شدند، زیرا این نام‌ها در قلب ایشان اثری از حقیقت نداشت. ... در دل ایشان ذره‌ای از آن حقیقت یافت نمی‌شد.» (۳، ۶، ص ۹۷)

او هم چنین هنگامی که از تأمل خویش در باب تناسب و زیبایی سخن می‌گوید و خود را آرزومند گوش فرا دادن به کلام الهی و صدای عیسی مسیح در درون خودش معرفی می‌کند، می‌گوید که به سبب خطاهایش که او را به «خود» سوق می‌داد توان شنیدن آن صدرا نداشت: «... توان شنیدن آن را نداشتم؛ زیرا طنین خطاهایم مرا از او به سوی خویش می‌خواند و سنگینی نخوت مرا بیش از پیش به زیر می‌کشاند.» (۴، ۱۵، ص ۱۳۶-۱۳۷) آگوستین در این عبارت، هم به تأثیر قطعی گناهان بر قدرت ادراک حقیقت در انسان اشاره می‌کند و هم به منشأ گناهانی که او آن را جز خودبینی نمی‌داند.

در جای دیگر، خطاب به خداوند می‌گوید: «تو تنها به آنانی که قلبی خاضع دارند، نزدیک می‌شوی (مزامیر، ۳۳: ۱۹ (۳۴: ۱۸)). اهل تکبر نمی‌توانند تو را ببینند،» او در همین جا در عین تأکید بر نکته‌ای که پیش از این گذشت، در ادامه به نکته مهم دیگری اشاره می‌کند و می‌گوید: «حتی اگر به یاری مطالعه قادر باشند که ستارگان و ماسه‌ها را برشمارند، خط سیر صور فلکی را اندازه گیرند و یا مسیر حرکت سیارات را تعیین کنند.» یعنی ذهن ممکن است حقایقی از عالم را دریابد، اما کبر مانع از آن می‌شود که شخص به مبدأ حقایق توجه یابد.^{۲۱} هم‌چنین، همان گونه که گذشت، از آن جا که کبر، فروتنی و خضوع در قبال حقیقت را از انسان می‌گیرد و او را از تسلیم در برابر حق باز می‌دارد، اجازه بهره‌مندی از دانش را به صاحبان آن نمی‌دهد. آگوستین در این باره می‌گوید: «... برخی چنان در ابرهای علم سرخود را بالا می‌گیرند که صدای او را

نمی شنوند که می گوید: از من بیاموزید؛ من حلیم و افتاده دلم و جان هایتان آرامش خواهند یافت (یوحنا، ۱: ۱۶). گرچه آن‌ها به خداوند معرفت دارند، او را آن‌چنان که سزاوار خدایی اوست نمی ستایند و شکر نمی گزارند. در خیالات خود باطل می گردند و قلوب نادانشان تاریک می شود؛ آن‌ها که خود را حکیم می پندارند، احمق می شوند. (رومیان، ۱: ۲۱-۳ و ۲۵). « (۷، ۹، ص ۲۱۳) به این ترتیب، گاه معرفت در جان ما نفوذ نمی کند و این نه تنها به معنای این است که به سطح بالاتری از معرفت دست نیافته ایم، بلکه از آثار آن در عمل هم بی بهره مانده ایم. تعبیر مشابهی را در دفتر پنجم اعترافات می یابیم که آگوستین در نکوهش متکبران اهل علم، آنان را به دلیل مقام رفیعی که برای خود قائلند، ناتوان از بهره مندی از عیسی مسیح، به عنوان طریق و کلمه خدا می بیند و می گوید:

اکثر آن چیزها که راجع به جهان خلقت می گویند، حقیقت دارد، اما با پارسا منشی، خود حقیقت، یعنی خالق جهان را نمی جویند و از همین سبب، او را نمی یابند؛ یا اگر او را بیابند^{۲۲} و به معرفت حق نایل آیند، او را چندان که سزاوار خداوندی اوست نمی ستایند و سپاسش نمی گویند؛ در خیالات خود باطل می گردند، همانا که مدعی حکمت اند (رومیان، ۱: ۲۱ و ۲۵). (۵، ۳، ص ۱۴۶)

چنان که ملاحظه می شود آگوستین گناه را، خصوصاً درباره معرفت، به عالم (متغیرات) مانع از توجه به سرمنشأ حقایق یا حقیقت مطلق می داند اما در صورت توجه به این حقیقت، گناه را مانع رسیدن به مراتب بالاتر معرفت می شمرد، چرا که در این جا آن که خدا را چنان که سزاوار خداوندی است نمی ستاید، در واقع، نتوانسته به شناختی درخور از او دست یابد و این مطلب بدین معناست که معرفت، از دید آگوستین، مراتب دارد و گناه می تواند در هر مرحله، مانع رسیدن به مراتب بالاتر معرفت شود.

اما در خصوص ضرورت تطهیر اخلاقی برای دریافت حکمت، هنگامی که تفاوت میان علم و حکمت را همچون تفاوت میان ماه و خورشید معرفی می کند: «...علم، که در بردارنده تمامی اسرار دگرگون شونده است... با نور خالص حکمت که روز را به وجود می آورد، تفاوت دارد، آن چنان که غروب با سپیده دم متفاوت است.» (۱۳، ۱۸، ص ۴۶۱)، پس از آن ادامه می دهد که: «اما پیش از آن که قادر به رؤیتی روشن گردیم^{۲۳}، خداوند به ما می فرماید: خود را طاهر گردانید.

بدی اعمال خویش را از نظر من دور کنید و با بدکاری خویش وداع گوید. (اشعیاء، ۱: ۱۶-۱۸)» که حاکی از ابتدای فهم و دریافت حکمت بر طهارت درون از ناپاکی‌ها و گناهان است. هم‌چنین در گفت‌وگویی میان شخص ثروتمندی که طالب حیات ابدی است و «مرشد نیکو»، مرشد آن شخص را به اطاعت از خدا، پرهیز از گناهان و ریشه‌کن کردن حرص و کبر دعوت می‌کند و می‌گوید: «در میان کسانی باش که خداوند با آن‌ها از حکمت سخن می‌گوید، ... و این چنین تو نیز به آگاهی خواهی رسید... چنین نخواهد شد، مگر آن‌که دلت با آسمان باشد.» (۱۳، ۱۹، ص ۴۶۲) که خود کنایه از لزوم زدودن احساس‌ها و خواسته‌های گناه‌آلود و هم‌سو کردن آن‌ها برای دست‌یابی به حکمت است.

تحلیل مسئله در اعترافات

پس از روشن شدن این موضوع که آگوستین تردیدی ندارد در این‌که افتادن در دامان گناه قطعاً راه را بر معرفت حقیقی مسدود می‌کند و بسته به شدت و ضعف گناه تأثیری قوی یا ضعیف بر امکان نیل به معرفت باقی می‌گذارد، باید دید که تحلیل او از این مسئله در اعترافات چگونه است. یکی از تحلیل‌هایی که در خصوص مسئله تأثیر گناه بر معرفت می‌تواند از اعترافات به دست آید، از این قرار است:

انسان حاوی انواع امیال و کشش‌هاست؛ یعنی نه فقط میل به درک حقیقت در او ریشه دارد و برای دریافت حقیقت می‌بایست در تحقق این میل در خود بکوشد و در واقع، بخواهد که به حقیقت برسد، بلکه بسیاری از خواسته‌ها و امیال دیگر نیز در او ریشه دارند. حال آگوستین که تنها غایت انسان را دست‌یابی به سعادت می‌داند، و آن را نیز تنها در جوار الاهی متحقق می‌یابد، اعتقاد دارد که هم‌سویی همه‌امیال و انگیزه‌ها، به نحوی که همگی آن‌ها در جهت رسیدن به این هدف قرار گیرند، عنصری اساسی در حرکت به سوی سعادت است. انسان باید خواسته‌های خویش را هم‌ساز و هم‌سو گرداند، امیال اصلی خود را در آن جهت قرار دهد و خود را دائماً در ارتباط با غایت حقیقی ببیند. به این ترتیب، آن‌چه می‌تواند از موانع اصلی حرکت انسان در مسیر سعادت باشد، تفرق خواسته‌های اوست. این تفرق موجب می‌شود که امکانات و استعداد‌های انسان در یک جهت واحد (نیل به حقیقت) استفاده نشوند و نهایتاً نوعی آشفتگی سبب به تحلیل رفتن همه‌آن‌ها شود. آگوستین جداً از خداوند می‌خواهد که ما را به منزلگاه حقیقی که تنها خود اوست، برساند، زیرا روح

انسان غیر او به هر جا که رو کند، تنها اندوه را در آغوش خواهد کشید، حتی آن گاه که به امور زیبا می‌آویزد، اگر آن زیبایی، الاهی و روحانی نباشد، تنها به حزن آویخته است. (۴، ۱۰، ص ۱۲۶)

پس با این حساب، اگر قرار است روح در منزلگاه حقیقی به آرامش برسد، هر آن چه او را آشفته سازد، خللی در حرکتش ایجاد کرده است؛ به همین دلیل، آگوستین از خداوند طلب می‌کند که: «...مگذار دل بستگی من به چیزهایی که با حواس جسمانی احساسشان می‌کنیم، روح مرا در بند و اسارت آن چیزها کشد...». اگر روح به آن‌ها دل ببازد و بخوهد که در این طریق همراهشان شود و آسایش خود را در آن‌ها بجوید، امیال مهلک پاره پاره اش خواهند کرد.^{۲۴} آن‌ها نمی‌توانند مقرر آرامش ما باشند، چرا که فنا می‌پذیرند. (۴، ۱۰، ص ۱۲۷) همین گسستی که مورد نظر آگوستین است و دل بستگی به محسوسات آن را به وجود می‌آورد، چرا که هر یک روح را به سویی می‌کشاند، دقیقاً در حرکت به سوی سعادت خلل وارد می‌کند، در حالی که اگر همه امیال و خواسته‌ها، و نیز همه امکانات و توانایی‌های انسان تنها در جهت رسیدن به سعادت قرار گیرند، نه تنها انسان پاره پاره نمی‌شود، بلکه امکان جمع توجه و تمرکز آن‌ها بر طریق سعادتش می‌یابد. این مطلب را از این عبارات آگوستین می‌توان دریافت: «روح من! در او [کلمه خدا] سکنا گزین. هر آن چه را از آن توست به او بسپار، زیرا هر چه داری از اوست. حال که عاقبت از گمراهی خسته و در مانده گشته‌ای، همه آن چه را حق به تو بخشیده است، به خود حق بسپار، تا هیچ چیز از دست نرود. آن چیزها که در تو پزمرده اند از تو خواهند رویید. ...»^{۲۵} (۴، ۱۱، ص ۱۲۷-۱۲۸)

آگوستین در ادامه این سخنان باز با عباراتی دیگر، به بیان این خواسته که در واقع، نشان دهنده کلیدی از کلیدهای نیل به خوشبختی است، می‌پردازد.

روح من، چرا به این سو و آن سو می‌نگری و به راه تن خاکی می‌روی؟ تو خود جلودار شو و بگذار تا او از پی ات آید. آن عواطف که از گذر حواس جسمانی تو را عارض می‌شوند، جزوی است. از آن‌ها به وجد می‌آیی، در حالی که تنها جزئی از یک کل اند و تو از معرفت به کل^{۲۶} ناکام می‌مانی. (۴، ۱۱، ص ۱۲۸)

پس از نظر آگوستین روح باید در گرو یک خواسته اصلی، یعنی نیل به سعادت، خود را قرار دهد. در این صورت، امیال و انگیزه‌ها و قوا و امکانات او همه در این جهت قرار خواهند گرفت و شکوفایی استعدادهای انسان هم در این حالت حاصل می‌شود.

از سوی دیگر، با توجه به این که او سعادت حقیقی را تنها در قرب الاهی می‌بیند، و خداوند

را خالق انسان و همه موجودات، بنابراین، آگوستین معتقد است که انسان در سپردن خویش به خداوند نه تنها چیزی از دست نمی‌دهد، بلکه همه چیز او در همان جهت غایت اصلی صرف می‌شود. به همین دلیل، او اعتقاد دارد که جانی که به کلمه‌الاهی زنده می‌شود^{۲۷} انگیزه‌های درونی‌اش همگی در جهت خیر قرار خواهند گرفت. او سایقه‌های نفسی که مرده است و به حیات الاهی زنده نشده را به جانورانی سرکش تشبیه می‌کند و ما را از آن‌ها برحذر می‌دارد و می‌گوید:

از دیو سرکش غرور، از کاهلی و لذایذ شهوانی پرهیزید. و هم‌چنین از یاوه‌سرایی‌هایی که به دروغ نام حکمت بر خود می‌نهند (تیموتائوس اول، ۶: ۲۰) دوری‌گزینید، باشد که حیوانات سرکش اهلی گردند، رمه‌ها تربیت شوند و افعی ناگزیر نیش خود را از کف دهد، زیرا این مخلوقات نمادی از هواهای نفسانی‌اند، اما تکبر ناشی از غرور، لذایذ شهوانی و زهر کنجکاوای‌های نابجا سایقه‌های آن نفسی‌اند که مرده است^{۲۸}...» (۱۳، ۲۱، ص ۴۶۸)

آن‌گاه با توجه به این‌که کلمه‌الاهی را سرچشمه حیات جاویدان می‌شناسد و از قول خداوند می‌گوید که: «تو ما را برحذر می‌داری از این‌که آن را به دست فراموشی و خویشتن را به شیوه‌های دنیوی بسپاریم» (همان) پس از فرازی چنین نتیجه می‌گیرد:

اگر جان زنده چنین کند جانوران درونش نیکو رفتار خواهند شد. آرام و اهلی خواهند بود؛ زیرا تو ما را گفته‌ای: هر چه می‌کنی فروتنانه کن تا مهر همه آدمیان را به دست آری. (سفریشوع بن سیراخ، ۳: ۱۹) چهارپایان نیز نیکو خواهند گشت، زیرا اگر بخورند، چیزی عایدشان نمی‌شود و اگر از خوردن امتناع ورزند چیزی از دست نمی‌دهند. (قرنطیان اول، ۸: ۸) افعی‌ها نیز نیکو رفتار خواهند شد، نیششان دیگر زهرآلود و مهلک نخواهد بود. نیرنگشان تنها برای صیانت جانشان به کار خواهد آمد. کاوش آن‌ها در اسرار عالم سپنجی، فقط تا حدی پیش خواهد رفت که ما را قادر سازد تا به جمال خدای سرمدی نظری افکنیم. ۲۹ (البته) تا بدان حد که به واسطه مخلوقات شناخته می‌شود. (رومیان، ۱: ۲۰) این موجودات خدمت‌گزاران عقل‌اند، اگر به آن‌ها رخصت زندگی داده شود و نیکو باشند و از راهی که به مرگ منتهی می‌شود، پرهیزند. (۱۳، ۲۱، ص ۴۶۹)

با توجه به آن‌چه در نقل قول آمده است، در صورتی که روح به واسطه دل‌بستگی به شهوات

و تفرق انگیزه‌های درونی اش از زنده شدن به حیاتی الاهی باز بماند، میل به کشف حقایق یا کنجکاوای انسان، میلی سرکش خواهد شد که دیگر انسان را نه به سوی حقیقت مطلق، بلکه به سوی آن چه دانستش به سود سعادت انسان نیست، می‌کشاند، بنابراین، التفات روح را برای چشم دوختن به مبدأ حقایق بر هم می‌زند. این جاست که دیگر حقیقت به نحو کامل به دست انسان نمی‌آید. در واقع، به آن چه در پرتو روشنایی حقیقی روشن شده است معطوف می‌شود و از دیدن منبع نور باز می‌ماند:

من پشت به نور داشتم و روی به آن چیزهایی که از آن نور روشنایی می‌یافتند و بدین قرار، اشیایی را که در نور قرار داشتند با چشمانی رؤیت می‌کردم که خود در تاریکی بودند. (۴، ۱۶، ص ۱۳۸-۱۳۹)

آگوستین سخن خود را مبنی بر این که مهار دل بستگی‌های دنیوی چه تأثیری در جهت کسب معرفت دارند چنین خلاصه می‌کند:

پس ابتدا، خداوندا! ای خالق ما! باید بر دل بستگی‌های دنیوی خود مهار کنیم، زیرا آن زندگی شیرینانه‌ای که در جمع آن‌ها داشتیم، ما را به هلاکت می‌کشاند. باید به نیکویی زندگی کنیم تا جان زنده در درون ما زندگی یابد. باید پیامی را که به واسطه رسولت از جانب تو به ما رسیده است کاملاً مطیع و فرمانبردار باشیم، آن گاه که به ما امر می‌کنی: مبدا شیوه‌های این جهان شما را به خود بر باید. (رومیان، ۱۲: ۲) تنها وقتی که چنین کنیم مابقی این پیغام برای ما محقق خواهد گشت و مابقی پیام چنین است: باید تغییری در درون به وقوع بپیوندد و افکار از نو بر ساخته شوند. (همان منبع) (۱۳، ۲۲، ص ۴۶۹-۴۷۰)

مکانیسم کار را نیز در این بیان خلاصه می‌کند که انسان هر گاه ذهن خود را نو کند و بتواند حقیقت خداوند را بیابد و فهم کند، به دیگران نیازی ندارد تا به او بیاموزند که به نوع خود تاسی ورزد. ۳۰ «تو به او نشان می‌دهی و او خود در می‌یابد که اراده‌تو، آن یگانه چیز خوب، آن یگانه چیز مطلوب، و آن یگانه چیز کامل چیست. (رومیان، ۱۲: ۲)» (۱۳، ۲۲، ص ۴۷۰)

هر گاه معرفت خداوند را می‌آموزیم، زندگی تازه از سر می‌گیریم و شبیه خالق خود می‌شویم. (کولسیان، ۳: ۱۰) استعدادی معنوی به دست خواهیم آورد که با آن همه چیز را به دقت رؤیت می‌کنیم^{۳۱} - و مقصود از همه چیز آن امری است

که بر آن حق قضاوت داریم... (قرنطیان اول، ۲: ۱۵)

به این ترتیب، آگوستین یکی از مهم‌ترین موانع کسب آن استعداد معنوی را برای رؤیت حقایق دل‌بستگی‌های دنیوی که منشأ گناهان ماست، می‌داند.

در تعبیر دیگری، می‌گوید: «در معصومیت و درستکاری آرامشی است و حیاتی، که هرگز روی آشفستگی نمی‌بیند.» (۲، ۱۰، ص ۸۸) این کلام نشان‌دهنده آن است که آگوستین یکی از نتایج اصلی درستکاری را آرامش حاصله در روح می‌بیند و دقیقاً همین آرامش است که زمینه قرار گرفتن توانایی‌های روح را در هر جهتی که برای آن آفریده شده‌اند، فراهم می‌سازد. در این وضعیت، سایقه‌ها و انگیزه‌ها در مسیر صحیح انسان را حرکت می‌دهند و انگیزه حقیقت‌جویی نیز همچون عقربه قطب‌نما به سمت غایت اصلی قرار می‌گیرد. هم‌چنین در این آرامش است که حقیقت امکان انعکاس در فکر و روح انسان را پیدا می‌کند. آگوستین قدم گذاشتن در قلمرو معصومیت و درستکاری را سهیم شدن در شادی پروردگار و در نتیجه، دور شدن از هر اندوه و رنجی می‌داند: «انسانی که به قلمرو آن‌ها قدم می‌گذارد، در شادی پروردگارش سهیم می‌گردد (متی، ۲۵: ۲۱) دیگر نه بیمی به دل خواهد داشت و نه از فقدان چیزی رنج خواهد برد. ۳۲ در او که نفس خیر است نیکوترین طریق زندگی را خواهد یافت.» (۲، ۱۰، ص ۸۸)

وی هم‌چنین، با مدد گرفتن از کلام یوحنا می‌گوید: «... آن کس که درستکار است به سوی نور رهنمون می‌شود (یوحنا، ۳: ۲۱)» (۱۰، ۱، ص ۲۹۳)، چرا که درستکاری انسان را به مقر آرامش می‌رساند و در این موقعیت است که انسان امکان دریافت حقیقت را بیش‌تر به دست می‌آورد. آگوستین این مطلب را در این سخن خود آشکارا می‌گوید که: «مردمان بر سر آن [= فهم ثالوث مقدس] بحث و مشاجره می‌کنند، اما آن بصیرت فقط به کسانی عطا می‌شود که قلبی مطمئن ۳۳ دارند.» (۱۳، ۱۱، ص ۴۴۹) نکته لطیفی که آگوستین در این میان بدان اشاره دارد، رابطه میان اطمینان قلب و بصیرت است. در واقع، وجود آن آرامش روحی که به قلب اطمینان می‌بخشد، امکان دست‌یابی به بصیرت را، که خود امکان و توانایی نیل به حقیقت است، فراهم می‌کند. رسیدن به حقیقت، محتاج ابزاری کارآست و بصیرت آن ابزاری است که دیده انسان برای رؤیت حقیقت تلقی می‌شود. گویی آگوستین می‌گوید: تنها آن که قلبی مطمئن دارد صاحب بصیرت می‌شود و صاحب بصیرت همان است که به رؤیای حقیقت موفق شده است. منظر دیگری که تأثیر گناه بر معرفت را از آن می‌توان دید، در قطعاتی که در پی می‌آیند

به خوبی نشان داده می‌شود. هنگامی که آگوستین در تفسیر آیات نخستین سفر تکوین، اندیشه کسانی را که تنها تفسیر خود را از آیات قبول دارند و بر او خرده می‌گیرند که «موسی آن چه را تو می‌گویی در نظر نداشت...» (۱۲، ۲۵، ص ۴۲۵) مورد نقادی قرار می‌دهد، از خداوند می‌خواهد که در برابر چنین کسانی به او صبر بدهد؛ چرا که ایشان نمی‌پرسند که تو چگونه می‌دانی که مقصود موسی از این کلمات همان است که تو می‌گویی، بلکه می‌گویند: «منظور موسی آن چیزی نیست که تو اظهار می‌کنی و آن چیزی است که من می‌گویم» (همان) و این را در حالی اظهار می‌کنند که سازگاری هر دو تفسیر (= تفسیر خود و تفسیر آگوستین) را با حقیقت انکار نمی‌کنند. به همین دلیل، آگوستین تبیین خود را چنین ارائه می‌کند:

ایشان [نه]^{۳۴} از آن جهت که مردان خدایند و نه از آن حیث که حقانیت توضیح خویش را در قلب موسی، بنده تو، مشاهده کرده باشند، بلکه تنها از روی غرورشان است که این گونه سخن می‌گویند. آنان هیچ علمی به افکار موسی ندارند، بلکه تنها به عقاید خویشتن عشق می‌ورزند، آن هم نه به جهت حقانیت آن عقاید، بلکه تنها از آن حیث که متعلق به خودشان است. اگر چنین نبود، آن‌ها همین قدر احترام را برای عقاید دیگران، به شرط آن که با حقیقت سازگار می‌بودند، قائل می‌شدند.^{۳۵} همان طور که من آن عقایدی را که از حقیقت دور نمی‌شود حرمت می‌نهم. آن هم نه از آن جهت که این عقاید به ایشان تعلق دارد، بلکه از آن حیث که در بطن حقیقت جای دارند.

در واقع، تنها به همین دلیل که این عقاید از حقیقت برخوردارند، نمی‌توانند در تملک ایشان قرار گیرند.

از سوی دیگر، در صورتی که عشق ایشان به آن عقاید به لحاظ حقانیتشان باشد، من و آن‌ها به یک اندازه مالک آن‌ها خواهیم بود، زیرا که آن‌ها مالک مشاع تمامی عشاق حقیقت‌اند.

ولی مجادله ایشان مبنی بر این که مراد موسی آن چیزی نیست که من می‌گویم و تنها همان است که آن‌ها اظهار می‌کنند، از صبر و طاقت من بیرون است. جهت نگرانی من آن است که حتی اگر آن‌ها توضیحی درست ارائه دهند، اطمینان مستبدانه‌ای که با آن بر شرح خویش اصرار می‌ورزند، نه از علم، بلکه

از حدس و گمان سرچشمه می‌گیرد. این اطمینان فرزند تکبر است و نه فرزند بصیرت حقیقی. ۳۶ (۱۲، ۲۵، ص ۴۲۶)

قطعه فوق نکات فراوانی را در باره بحث مورد نظر ما در خود جای داده است. نخست تأکید آگوستین بر این که «ایشان تنها به عقاید خویشتن عشق می‌ورزند... تنها از آن حیث که متعلق به خودشان است» به نکته حساس تأثیر خواهش‌های نفسانی ما بر باورهایی که اتخاذ می‌کنیم، اشاره دارد. در بسیاری از اوقات چنین است که ما نه دل در گرو حقیقت، بلکه در گرو باورها و اندیشه‌های خودمان داریم؛ یعنی علاقه‌ای که به عقاید خود داریم نه به این دلیل است که حق‌اند، بلکه تنها از آن حیث که متعلق به ماست، مورد محبت و عشق ما واقع شده‌اند، چرا که به قول آگوستین، در آن صورت، «آن‌ها همین قدر احترام را برای عقاید دیگران، به شرط آن‌که با حقیقت سازگار می‌بودند، قائل می‌شدند». این ملاکی است که می‌تواند ما را در طریق نیل به حقیقت یاری رساند، چرا که تا آن زمان که ببینیم عقاید دیگران را از سر حق بودنش می‌پذیریم و در مقابل آن‌ها عناد نمی‌ورزیم، و برای ما فرق نمی‌کند که صاحب آن عقیده خود ماییم یا دیگری، می‌توانیم امیدوار باشیم که به غایت نزدیک می‌شویم. اما اگر نه حق بودن عقاید خودمان، بلکه وابستگی‌شان به خودمان است که منشأ دل‌بستگی ما بدان‌ها واقع شده، این همان مانعی است که جلوی پیش‌روی ما را در مسیر فوق می‌گیرد.

نکته دیگری که آگوستین بدان می‌پردازد این است که به فرض که «عشق ایشان به آن عقاید به لحاظ حقایقتشان باشد»، در این صورت، از آن‌جا که حقیقت ملک مشاع عشاق حقیقت است، «من و آن‌ها به یک اندازه مالک آن‌را خواهیم بود» و بنابراین، هیچ جهتی وجود ندارد که در این‌جا در دو صف مقابل هم قرار گیرند.

علاوه بر آن، آگوستین اطمینان مستبدانه بر عقاید خود را نیز ناشی از حدس و گمان و نه معرفت می‌داند. درست است که نیل به حقیقت که ناشی از بصیرتی حقیقی است به دنبال خود آرامشی به همراه می‌آورد، ولی اطمینان فوق‌دقیقاً اطمینانی مستبدانه و «فرزند تکبر» است.

نشانه‌هایی که آگوستین در این متن ارائه می‌کند هم می‌توانند محکی برای دست‌یابی یا عدم دست‌یابی به حقیقت به حساب آیند و هم تحلیلی در مسئله تأثیر گناه بر معرفت: با وجود گرفتاری در احساس‌ها و خواسته‌های گناه‌آلود در آغوش کشیدن حقیقت آرزویی است دست‌نیافتنی. ۳۷

پی نوشت ها:

۱. آگوستین قدیس، اعترافات قدیس آگوستین، ترجمه سایه میثمی، دفتر نشر و پژوهش سهروردی، زمستان ۱۳۷۹.
۲. گفتنی است چون تحلیل و تبیین منطقی مکانیسم تأثیر گناه بر معرفت موضوعی است که با توجه به چگونگی تأثیر احساس ها و خواسته های آدمی (ساحت های عاطفی و ارادی) بر ساحت باورهای او (ساحت عقیدتی) به دست می آید و این کار به صورتی مستقل تحقیق شده است («تأثیر گناه بر معرفت (با تکیه بر آرای آگوستین قدیس)»: موضوع پایان نامه دکتری، زهرا پورسینا، تیرماه ۱۳۸۲). لذا تلاش ما در این مقاله صرفاً مطالعه ای موردی و ارائه دورنما از بحثی است که در این ارتباط می توان از اعترافات آگوستین قدیس به دست داد.
۳. از آن جا که همه ارجاعات این بخش به اعترافات آگوستین است، لذا از آوردن کلمه «همان» صرف نظر می کنیم.
۴. موارد فوق تنها نمونه های شاخصی از تأثیر گناه بر معرفت است که از اعترافات به دست می آیند.
۵. تأکید از من است.
۶. تأکید از من است.
۷. از دید آگوستین قدیس، حیث عالی معرفتی انسان که او را قادر به دست یابی به حقایق و قوانین ازلی می کند، همان عقل عالی یا عقل شهودی یا قلب است که می توان حواس باطنی ای چون چشم، گوش و زبان باطنی را به آن نسبت داد.
۸. تأکیدها از من است.
۹. در واقع این اثر دیگری است که بر گناه مترتب می شود؛ یعنی در عین این که قوه تشخیص حق و باطل ضعیف می شود، تشخیص این که میان امور مهم کدام مهم تر یا میان خسارت ها کدام عظیم تر است نیز از دست می رود.
۱۰. یعنی در هیچ شرایطی حاضر نمی شود خود را مخالف حقیقت ببیند.
۱۱. باید توجه داشت که، به نظر آگوستین، یکی از اثرات گناه همین رخوت و راحت طلبی ای است که انسان را از جدیت در تحصیل علم باز می دارد، به همین دلیل هم هست که او انسان را در قبال چنین

جمعی مقصّر می‌شمرد. وی در کتاب دربارهٔ اختیار خود می‌گوید: «نفس نه به جهت این که طبیعتاً جاهل و ناتوان است، بلکه بدین سبب که خود را به فراگیری و انداشته و نکوشیده تا آرامش را در عمل درستکارانه به دست آورد، تقصیرکار است.»

(On F. Ch. "Augustine, Saint, *On Free Choice of the Will* (De Libero Arbitrio), translated by Thomas Williams, Hackett Publishing Compang, Indianapolis, Cambridge, 1993, Seventh Printing: 1999. (=On *Fr.Ch.*)", 3, 22; p.114)

۱۲. تأکیدها از من است.

۱۳. این سخن نشان می‌دهد که اگر انسان می‌خواهد «هیچ چیز از دیده‌ او پنهان نباشد» به این دلیل است که خواهش‌های گناه‌آلود و منفعت‌طلبانه‌اش چنین اقتضایی دارند، اما به محض این که همین روشن شدن حقیقت با منافع او در تعارض قرار گیرد، دیگر نه تنها تمایلی به روشن شدن حقیقت از خود نشان نمی‌دهد، بلکه برعکس، ذهن وی در جهتی حرکت می‌کند که هر چه بیش تر از حقیقت فاصله می‌گیرد.

۱۴. تأکیدها از من است.

۱۵. به معنای وسیع آن در اندیشهٔ آگوستین، که مابعدالطبیعه و اخلاق را هم دربرمی‌گیرد.
۱۶. تحلیل دقیق این آموزه و نقشی که این تحلیل در روشن کردن چگونگی تأثیر گناه بر معرفت، خصوصاً در حوزه‌های گوناگون آن، دارد، در تحقیق مسئلهٔ تأثیر گناه بر معرفت به تفصیل آمده است.

۱۷. تأکید از من است.

۱۸. مثلاً این که: «تعالیم مسیح را حقیر پنداشتند، زیرا «او مهربان و فروتن است، زیرا تو این همه را از چشم حکیمان پوشیده داشتی و بر کودکان هویدا ساختی.» (متی: ۱۱، ۲۵)» (۷، ۲۱، ص ۲۲۷) در ترجمهٔ کتاب مقدس (عهد جدید، ص ۱۸) به جای کلمهٔ حکیمان، «دانیان و خردمندان» آمده است که به نظر درست تر می‌رسد. (کتاب مقدس، یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید، ترجمه شده از زبان‌های اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی، از روی ویراست سال ۱۹۰۴، بریتانیای کبیر، ۱۹۵۹)

۱۹ و ۲۰. تأکید از من است.

۲۱. این که آیا تأثیر گناه در حوزهٔ علم (scientia)، که به نظر آگوستین متمایز از حکمت (sapientia) است، به همین حد محدود می‌شود یا نه، بحثی مستقل است که در تحقیق مسئلهٔ تأثیر گناه بر معرفت، در تحت عنوان «گناه و تحصیل علم (scientia)» آمده است.

۲۲. تأکید از من است.

۲۳. آگوستین پیش از این می‌گوید: «... تا ما در لحظه شگفت‌رؤیت، بتوانیم همه چیز را به وضوح مشاهده کنیم...» که حکایت از دست‌یابی به حکمت و حیات سعادت‌آمیز دارد. (۱۳، ۱۸، ص ۴۶۱)
۲۴. تأکید از من است.
۲۵. تأکید از من است.
۲۶. تأکید از من است.
۲۷. زنده شدن به حیات الاهی برای آگوستین محوری و از اهمیت خاصی برخوردار است. زنده شدن به حیات الاهی نشانه‌ای از مردگی در آمدن همه قوای انسانی است. مگر موجود مرده با زنده چه تفاوتی دارد؟ انسانی که می‌میرد، علائم حیاتی خود را از دست می‌دهد؛ یعنی دیگر حس نمی‌کند، فکر نمی‌کند، نفس نمی‌کشد، و... روح انسان نیز، از دید آگوستین، حیات و مماتی دارد. قوای روح در حال ممات همه بی‌جانند؛ یعنی حس و دریافت ندارند، این قوا همان چشم و گوش و بینش باطنی‌اند که در سایه پرهیز از گناه، و زنده شدن به حیات الاهی، حس و دریافت دارند.
۲۸. تأکید از من است.
۲۹. تأکید از من است.
۳۰. کنایه از این که خداوند انسان را به صورت خود و نه بر وفق نوعش آفریده است.
۳۱. تأکید مجدد از من است.
۳۲. تأکید از من است.
۳۳. تأکید از من است.
۳۴. «نه» در متن ترجمه از قلم افتاده است.
۳۵. تأکید از من است.
۳۶. تأکید از من است.
۳۷. البته باید توجه داشت که تنها در صورتی که میان احساس‌ها و خواسته‌های گناه‌آلود ما با حقیقت تعارضی وجود نداشته باشد، روشن شدن حقیقت برای انسان با مانعی به نام گناه مواجه نیست و الا گناه خود این خواسته‌ها شخص را در روشن شدن حقیقتی که هم‌سو با ارضای خواهش‌های منفعت‌طلبانه اوست، یاری می‌رساند. (بحث تفصیلی در این باره تحت عنوان «گناه و تحصیل علم»، که پیش‌تر اشاره شد، آمده است.)